

تأملات ایفاگرانه درباره‌ی عشق و تعهد

جودیت باتلر



ترجمه‌ی شیرین کریمی



یادداشت مترجم: در وبسایت [آمازون](#) درباره‌ی کتاب *گفتار تحریک‌پذیر: سیاست ایفاگری (1997) Excitable Speech: A Politics of the Performative* نوشته‌ی جودیت باتلر آمده است: «باتلر [در این کتاب]، با همان شجاعت فکری که به مسائل جنسیت پرداخته است، بر روی گفتار و رفتار در زندگی سیاسی معاصر تمرکز دارد، او چندین تلاش برای سوق‌دادن گفتار به منزله‌ی رفتار را، که دستخوش مباحث و مقررات سیاسی شده‌اند، بررسی می‌کند. نظارت‌های نفرت‌پراکنی، مباحث ضدپورنوگرافی و جدل‌ها درباره‌ی خوداظهاری مردان همجنس‌گرا در ارتش را مورد نقد و بازبینی قرار می‌دهد و می‌پرسد در هر یک از این بخش‌های فرهنگی آیا زبان است که دست به کنش می‌زند؟ [اگر آری] چگونه؟» [جک گرین و جولیت تامسن](#) این اثر را بررسی کرده‌اند، به نوشته‌ی آنها: «باتلر در این کتاب استدلال می‌کند که معنای زبانی سیال و موقت است، گوینده نمی‌تواند تفسیر شنونده را کاملاً کنترل کند، زیرا گوینده، شنونده، موقعیت گفتن و شنیدن و خود کلمات به روابط فرهنگی بزرگ‌تری گره خورده‌اند. موقتی‌بودن ایفاگری چه در عرصه‌ی قانون، چه عرصه‌های معمول‌تر به شکلی پارادوکسیکال منبع قدرت آن است. کنش گفتاری در درون و به‌دست مجموعه‌ی وسیع‌تری از قوانین و مقررات گفتمانی محدود می‌شوند اما آن قوانین و مقررات ضعیف و تا اندازه‌ای قابل بحث و گفت‌وگو هستند. در چنین ساختار پیچیده‌ای سخن‌گویان هرگز نمی‌توانند تفسیر مخاطبان از سخنان‌شان را با قاطعیت معلوم و معین کنند. باتلر شیوه‌هایی را تحلیل می‌کند که در آن سوپژکتیویته (فاعلیتی که ذهنیت بخشی از آن است) شکل می‌گیرد و به شکل بلاغی، تاریخی، روان‌شناختی، فلسفی و سیاسی تنظیم می‌شود. باتلر با بررسی متن سخنرانی‌های جلسات استیضاح دولت نتیجه می‌گیرد که گفتار سیاستمداران بسیار لغزنده است به این دلیل که هر گفتار دولتی باید در بالاترین حد خود مؤثر واقع شود. باتلر تحلیل می‌کند که چگونه چطور قدرت کلمات برای آسیب‌رساندن می‌تواند در طول زمان بی‌اساس و

از هم‌گسیخته شود و به شیوه‌های تصدیق‌آمیزتری دوباره به فحوا و متن وابسته شود.»
 باتلر در این کتاب مسئله‌ی خطر سازِ کنشِ کلمات را بررسی می‌کند، این کتاب نشان می‌دهد که اگرچه زبان نوعی ایفاگری است که قدرت دسترسی به مقاصد سیاسی و توان آسیب‌زدن را دارد، ولی بهتر است زبان به‌مثابه محل وقوع آسیب دیده شود تا علت آسیب. این کتاب در سال ۱۹۹۷ منتشر شده است. جی. هیلیس میلر و جورج شولمن دو نقد بر روی این کتاب نوشتند. در این مقاله پرسش‌های این دو منتقد و پاسخ باتلر به آنها را می‌خوانیم.

جو دیت باتلر: بسیار قدردانِ دو جستار تأمل‌برانگیز درباره‌ی کتاب *گفتار تحریک‌پذیر* هستم. فکر کردم با تمرکز بر روی دو نکته به این جستارها پاسخ دهم. جی. هیلیس میلر^۱ جستار اول را نوشته است. او از من می‌خواهد آن نوع نیروی مؤثر را در نظر بگیرم که کنش‌های گفتاری نه در لحظه‌ی زخم‌زدن که هنگامی دارند که که عشق را منتقل می‌کنند. در مورد کنش گفتاری «تو را دوست دارم» چطور می‌اندیشیم؟ پرسش دوم را جورج شولمن^۲ طرح کرده است. او از من می‌خواهد درباره‌ی تعهد بیندیشم. از این رو تمام تلاشم را می‌کنم تا از منظر تئوری ایفاگری^۳ درباره‌ی عشق و تعهد بنویسم.

میلر درست می‌گوید، کلمات قدرت دارند آسیب بزنند و نیز کلمات قدرت دارند عشق را انتقال دهند. جالب است که از نظر میلر نقطه‌ی مقابل زخم‌زدن تاوان نیست

^۱ J. Hillis Miller

^۲ George Shulman

^۳ performativity

بلکه عشق است و درست است که کنش گفتاری که عشق را انتقال می‌دهد کنشی است که پرسش‌های دیگری درباره‌ی ربط میان زبان و بدن پیش می‌کشد. اول مایلم بگویم گفتنِ «تو را دوست دارم» همانا گردن‌نهادن به نوعی کلیشه است. چراکه شاید ما فقط برای افراد خاص و در شرایط خاص میل داریم به چنین کلیشه‌ای گردن نهیم. آدمی می‌تواند به راحتی در بی‌نام‌نشان‌ی این عبارت، به منزله‌ی راهی برای به‌حداقل‌رساندن برملاسازیِ ناشی از کنش گفتاری، آرام بگیرد. می‌توانیم بپرسیم این چه نوع برملاسازی است؟ چه کسی یا چه چیزی برملا می‌شود؟ این کنشی گفتاری است که به فردی «تو» گفته می‌شود، بی‌آنکه بدانیم آیا «تو» نیز این کنش گفتاری را می‌پذیرد یا [متقابلاً]^۱ بازمی‌گرداند؟ به‌واقع اگر کنش گفتاری خیلی سریع بازگردانده شود، انگار غیرارادی است، یا بهتر است بگوییم انگار دیگری در حقیقت درون چارچوب‌های کلیشه پنهان شده است. گاهی اوقات که سکوت ایجاد می‌شود انگار این کنش گفتاری اهمیت بیشتری پیدا می‌کند، سکوت نشان می‌دهد که به‌واقع این سخن برای یک لحظه زبان را آرام کرده است. وقتی نمی‌دانیم دقیقاً چطور این لحظه را با سخن گفتن پر کنیم به آن نوع سکوت اعتماد می‌کنیم. در گفتنِ «من تو را دوست دارم»، یکی از پرتکرارترین عبارات در زبان انگلیسی، عبارتی بازاری که به هیچ‌کس تعلق ندارد و به همه تعلق دارد، یک «من» مشخص جای گرفته است. آدمی خطرِ به‌تمامی محوشدن و به استنادکننده‌ای بی‌نام‌نشان^۲ تبدیل شدن را به جان می‌خرد: من سخنی می‌گویم که دیگران بارها آن را گفته‌اند، همان کلمات را می‌گویم، و در چنین لحظه‌ای تو به همان میزان جایگزین پذیر هستی. از یک سو، استناد به این کنش گفتاری حس یگانگی یا حتی اصالت ما را جریحه‌دار می‌کند، انگار که بیشترین ارزش ما همین قدر است. از سوی دیگر، دقیقاً با استناد به کنش گفتاری است که بدن به شکل

^۱ کلمه‌های داخل کروشه از مترجم است

^۲ an anonymous citationality

زبانیِ مشخصی نمود پیدا می‌کند. وقتی این کلمات را به زبان می‌آورم کمی احساس تنانه^۱ به تو می‌دهم، یا سعی می‌کنم چنین حسی به تو بدهم، و می‌خواهم این کلمات آن احساس را از اینجا به آنجا ببرند تا سرنوشت‌شان را با تو پیدا کنند، در آنجا پذیرفته شوند، یا حتی کیستیِ تو و احساس تو را دگرگون سازند. در عین حال که این سخن اسنادی^۲ است، گذرا^۳ نیز هست. اما گذرابودنِ آن هرگز به‌واقع غیرارادی نیست. می‌توان کارت‌پستالی با حروفِ طلاییِ چاپی درباره‌ی ابراز عشق دریافت کرد و بی‌درنگ آن را دور انداخت و پشیمان نشد. گاهی کسی می‌گوید «تو را دوست دارم» و ما آن کلمات را قدری احمقانه و پُر لُفت و لعاب می‌بینیم. پس می‌زنیم، عقب می‌کشیم، روی برمی‌گردانیم. صدالبته همیشه ممکن است این اتفاق برای ما بیفتد: ممکن است کنش گفتاری ما پذیرفته نشود و زمانی که این اتفاق می‌افتد، اگر این اتفاق بیفتد، خود ما پذیرفته نشده‌ایم و احساس می‌کنیم آن عدم‌پذیرش به نوعی تنانه است.

در این هنگام رابطه میان سخن‌گفتن و بدن چیست؟ همانطور که شوشانا فلمن^۴ استدلال کرده است، بسیار مهم است که به یاد داشته باشیم کنش گفتاری هنگام به‌زبان‌آمدن از دهان و گلو خارج می‌شود. بدن فقط ابزار به‌زبان‌آوردن نیست، بلکه در سخن‌گفتن چیزی جسمیت یافته آشکار می‌شود. بدن ما «اینجا» صرفاً به‌منزله‌ی چیزی در زمان و در مکان نیست، بلکه بدن، از طریق کنش گفتاری که در صوت، متن یا به شکلی بصری پدیدار می‌شود، خودش را وامی‌گذارد، ابراز می‌کند و «به سخن می‌آورد».

۱ somatic

۲ citational

۳ transitive

۴ Shoshana Felman

«بدن» ذات^۱ نیست، بلکه مدالیت^۲ است، مدالیت‌های که گستره‌ی تام و تمام روابطمان را ثبت می‌کند. بدن فی‌نفسه در کلمات، گفتاری یا نوشتاری، همیشه وجود دارد، در لحظه‌ای که آنجا نیست، اینجا هست. به بیانی دیگر، در لحظه‌ای که برای انتقال عشق‌مان به دیگری به زبان متوسل می‌شویم بدن خود را در اختیار دیگری قرار می‌دهیم و خود را پس می‌کشیم. ما هنوز اینجا هستیم، منتظر، جدا از او و در عین حال خودمان را در همان لحظه رها کرده‌ایم، خودمان را با سمت و سوی او هماهنگ کرده‌ایم، نشانه‌ی میلی جسمانی و عاطفی از عشق ارسال کرده‌ایم، نشانه‌ای که مدالیت‌های از عشق است و بدین سبب، مدالیت‌های از خود بدن نیز هست. گفتن «تو را دوست دارم»، با منطق عجیب اسنادی بودن و گذرابودن، قرارگرفتن در اینجا و آنجاست، قرارگرفتن در معرض خطر گم شدن در بی‌نام‌نشان‌ی یا برملاشدن به شیوه‌ای است که گاهی تاب‌آوردنش ناممکن به نظر می‌رسد. اظهارکردن نوعی قمار است، که تنانه هم هست، ما تبدیل به قمارباز می‌شویم.

به نظرم تعهد کلاً مسئله‌ی دیگری است، چون می‌توانیم بگوییم «تو را دوست دارم» اما این کلمات دربردارنده‌ی هیچ‌گونه تعهدی نیست. یا می‌توانیم کلماتی مشابه بگوییم و آن کلمات حاکی از قول وقراری باشد که می‌گذاریم یا سعی می‌کنیم بگذاریم. مطمئن نیستم که تعهد چطور کار می‌کند، جز اینکه آدمی هرگز خودش را فقط یک بار متعهد نمی‌کند. اگر من خودم را به فرد دیگری متعهد کنم، به دنبال آینده‌ی خودم هستم (نیچه این نکته را درباره‌ی قول وقرارها در تبارشناسی اخلاق بیان می‌کند). اما اگر آینده‌ام چیزی است که نمی‌توان به طور دقیق از آن باخبر شد، پس من واقعاً نمی‌توانم خودم

^۱ substance

^۲ Modality

مدالیت در نشانه‌شناسی روشی است که از طریق آن نشانه‌ها به صورت شفاهی، کتبی و بدنی

را آگاهانه متعهد کنم. از این رو اگر خودم را در شرایطی غیرقابل پیش‌بینی متعهد کنم، یعنی با وجود چیزهای غیرقابل دانستن خودم را متعهد می‌کنم. من، صرف‌نظر از شرایطی که وجود دارد، موافق متعهدماندن به برخی از «تو»ها یا به برخی از ایده‌آل‌ها هستم. این یکی از راه‌های احترام‌گذاشتن به تعهد است و دربردارنده‌ی فضایل عرفی مثل اراده‌داشتن و ثبات‌داشتن است. همان‌سان که شکسپیر در غزل ۱۱۶ می‌سراید: «عشق عشق نیست وقتی با گردش روزگار دگرگون شود.»^۱ اما همین عبارت، با بیان اینکه عشق جرمی، انعطاف‌ناپذیر و به‌غایت ارادی است، و اگر تغییرپذیر باشد «عشق عشق نیست»، می‌تواند به منزله‌ی اعلام جرم علیه عشق به کار برود.

اما راهی دیگر برای برون‌رفت از این معمای نیچه‌ای وجود دارد. تعهد، دقیقاً هنگام تغییر شرایط، می‌تواند قراردادی باشد به منظور تعهد دوباره و چندباره به خود. و این یعنی تغییر معنای انضمامی تعهد در هنگام تغییر شرایط. به بیانی دیگر، اگر تعهد به عهد و پیمان نیاز دارد، به تجدیدپذیری عهد و پیمان متکی است. همچنین تعهد به نوعی گشودگی برای تغییر خودش نیاز دارد و رویه‌ی این تعهد به مقتضیات شرایط جدید بستگی دارد. از این رو تعهد تغییرناپذیر نیست اما در پرتو مقتضیات غیرقابل پیش‌بینی توافقی برای از نو ساختن خود در پی دارد که آن را به چالش می‌کشد. اگر آدمی به عشقش متعهد بشود، همانطور که گاهی در یک مراسم با اعلان عمومی این کار را می‌کند، یک بار تعهد نمی‌دهد. اگر او فقط یک بار تعهد بدهد، بقیه‌ی زندگی‌اش به محترم‌شمردن تعهدی که داده است اختصاص می‌یابد. اما این تعهد به گذشته مربوط است و تعهد عشقی هر قدر میل و عشق و انتخاب همراهش باشد همچون یادبودی تاریخی درک می‌شود که باید به هر قیمتی حفظ شود. اما اگر قرار است تعهد زنده

^۱ Love is not love
Which alters when it alteration finds,

بماند، یعنی به زمان حال تعلق داشته باشد، پس تنها تعهدی که فرد می‌تواند بدهد این است که بارها و بارها به خودش متعهد بشود. «من تو را دوست دارم و بارها و بارها تو را انتخاب می‌کنم.» من تو را فقط یک بار انتخاب نمی‌کنم، بلکه به انتخاب کردن تو ادامه می‌دهم، و آنچه از آن من در گفتار من است از طریق این کنش گفتاری، از طریق اظهارکردن، از طریق عهدبستن و از طریق قول‌دادن بارها و بارها به تو داده می‌شود، یکی از این‌ها اینک، هر چه بشود، مرا به تو پیوند می‌زند. به‌علاوه این یعنی آدمی خودش را به روند دگرگونی به اقتضای شرایط ملزم می‌کند و این یعنی در تمام این تکرارها بی‌خبری [از آینده] وجود دارد. آدمی می‌پذیرد که، دوباره با بی‌خبری [از اینکه بعد چه می‌شود]، به عشقش تعهد بدهد.

برای دسترسی به متن انگلیسی نگاه کنید به:

Women's Studies Quarterly, Vol. 39, No. 1/2, SAFE (SPRING/SUMMER 2011), pp. 236-239 (4 pages), published By: The Feminist Press at the City University of New York.